



# زیر این نخل بنسید

جستارهایی در مخاطب شناسی شاهنامه

زفر نثار دانشور محقق | جعفر باجفی | استاد دانشگاه فردوسی مشهد

---

# زیر این نخل بلند

---

(جستارهایی در مخاطب شناسی شاهنامه)

---

---

زیر نظر: دکتر محمدجعفر یاحقی

استاد دانشگاه فردوسی مشهد

---



قطب علمی فردوسی و شاهنامه



انتشارات سخن



انتشارات سخن

خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه،

خیابان وحید نظری، شماره ۴۸

فکس: ۶۶۴۰۵۰۶۲

[www.sokhanpub.com](http://www.sokhanpub.com)

E.mail: [info@sokhanpub.com](mailto:info@sokhanpub.com)

---

### زیر این نخل بلند

(جستارهایی در مخاطب شناسی شاهنامه)

دکتر محمدجعفر یاحقی

طرح جلد: فرید یاحقی

تنظیم و صفحه آرایی: مرضیه دلیری اصل

لینوگرافی: صدف

چاپ: چاپخانه مهارت

چاپ اول: ۱۳۹۴

تیراژ: ۷۷۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۷۲-۷۳۷-۵

---

تلفن تماس برای تحویل کتاب در منزل و محل کار

۶۶۹۵۳۸۰۵ ، ۶۶۹۵۳۸۰۴

## تأملی در وجوه معنایی «آباد» در فرهنگ‌های فارسی و پیشنهاد تصحیح بیتی در شاهنامه

فرزام حقیقی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی

قطب علمی فردوسی و شاهنامه

دانشگاه فردوسی مشهد

### چکیده

هر چند فرهنگ‌های عمومی زبان فارسی و فرهنگ‌های تخصصی شاهنامه به تفصیل به تعریف بسیاری از واژگان زبان فارسی و شاهنامه پرداخته‌اند، اما هنوز به نظر می‌رسد که وجوه معنایی بسیاری از واژگان و حتی واژگانی آشنا به تمامی شناسانده نشده باشند. ما از آن میان به بررسی «آباد» و معانی مختلف آن در شاهنامه می‌پردازیم. نخست فرهنگ‌های عمومی و سپس فرهنگ‌های تخصصی شاهنامه را به دنبال این واژه می‌کاویم. شواهد خود را با آن‌ها مقایسه می‌کنیم و در نهایت با تکیه بر یافته‌های تحقیق و نسخه‌های شاهنامه صورتی دیگر از بیتی از شاهنامه را پیشنهاد می‌کنیم.

واژه‌های کلیدی: آباد، شاهنامه، فرهنگ‌های فارسی، نسخ خطی، تصحیح.

### آباد در فرهنگ‌های کهن

لغت فرس برای «آباد» دو تعریف آورده است<sup>۱</sup>:

«آباد. آفرین کردنست، گویند آباد بر فلان» (اسدی، ۱۳۶۵: ۷۸) «آباد. آباد آبادانی

باشد» (همان: ۸۵).<sup>۲</sup>

بسیاری از فرهنگ‌های کهن که «آباد» را مدخل کرده‌اند، بر مدار لغت فرس رفته و تنها دو تعریف آن را نشان داده‌اند.<sup>۳</sup>

صاح الفرس تألیف ۷۲۸ق (نخجوانی، ۱۳۴۱، ذیل آباد)، معیار جمالی تألیف ۷۴۴ق (شمس فخری، ۱۳۳۷، ذیل آباد)، فرهنگ فارسی مدرسه سپهسالار (منسوب به قطران)<sup>۴</sup> (۱۳۸۰، ذیل آباد)، تحفة الاحباب تألیف ۹۳۳ق (اوبهی، ۱۳۶۵، ذیل آباد)، مدارالافاضل تألیف ۱۰۰۱ق (فیضی سرهندی، ۱۳۳۸، ذیل آباد)، سرمه سلیمانی تألیف ۱۰۱۵ تا ۱۰۰۹ق (اوحدی بلیانی، ۱۳۶۴، ذیل آباد)، غیث اللغات تألیف ۱۲۴۲ق (رامپوری، ۱۳۷۵، آباد)، فرهنگ رشیدی<sup>۵</sup> تألیف ۱۰۶۴ق (تسوی، ۱۳۳۸-۱۳۳۷، ذیل آباد). برخی نیز همانند مجموعه الفرس عبدالمؤمن جاروتی (۱۳۵۶، ذیل آباد) تألیف سده هشتم و نهم و شرفنامه منیری تألیف ۸۷۸ق (فاروقی، ۱۳۸۵، ذیل آباد) تنها یک معنی را آورده‌اند: «آباد، آبادانی باشد» (جاروتی).

اما از فرهنگ جهانگیری تألیف ۱۰۱۷ق آرام آرام معانی تازه‌ای برای آباد ذکر کرده‌اند: «چهار معنی دارد اول معروفست. دوم به معنی آفرین آمده. [...] و آبادانیدن مصدر آنست و معنی آن ستودن و آفرین گفتن باشد [...] سیوم نام خانه کعبه است. [...] چهارم به معنای خوب و نیک و خوش آمده.»

و این روند در برخی دیگر از فرهنگ‌های پس از جهانگیری ادامه پیدا می‌کند: در برهان قاطع نوشته ۱۰۶۲ چنین آمده است: «آباد: بر وزن آزاد، به معنی معمور باشد که در مقابل ویران است؛ و به معنی درود و ثنا هم گفته‌اند؛ و در مقام تحسین هم گویند همچو آفرین، بارک الله؛ و نام خانه کعبه نیز هست و نام پیغمبر است از پیغمبران عجم و به معنی خوش و خوب و نیک هم آمده است» (خلف تبریزی، ۱۳۳۰، ذیل آباد).

در بهار عجم تألیف ۱۱۵۱ق آمده:

«آباد: معمور ضد ویران، مرکب است از آب و آد که کلمه نسبت است [...] و به معنی ستایش و آفرین مشتق از آباد و آبادانیدن است به معنی ستودن و آفرین کردن

و به صله بر مستعمل و به معنی خوب و نیکو مجازی است» (لاله تیک چند بهار، ۱۳۸۰، ذیل آباد).

در آندراج تألیف ۱۳۰۶ق آمده:

«بر وزن آزاد. به معنی معموره باشد و عمران که مقابل ویران است [...] و به معنی خوب و نیکو مجاز است. و به محل خیر مقدم نیز مستعمل، چنانکه آباد آمدی و آبادان، مزید علیه چون شاد و شادان و آبادانی: معموری [...] و آباد به معنی ستایش و آفرین مشتق از آبییدن است به معنی ستودن و آفریدن کردن به صله بر مستعمل. خواجه نظامی فرماید:

که آباد بر چون تو شاه دلیر      که پیغام خود، خود گزارد چو شیر

و نام اولین پیغمبر است از پیغمبران عجم که کتاب او را دساتیر و مذهب او را آبادان خوانند و در دبستان آورده که او را مه آباد نیز گویند و وی بعد از تعمیر هیکل استخر پارس که موسوم به فغفور است خانه ساخت و آن را آباد نام کرد که اکنون به کعبه شهرت دارد. و به معنی خوش و خرم مجاز است. مولوی معنوی گوید: ع اکنون بیا شاد آمدی، خندان و آباد آمدی» (شاد، ۱۳۳۵، ذیل آباد).

در فرهنگ نفیسی تألیف علی اکبر نفیسی متوفی ۱۳۴۲ق آمده: «آباد: درود و ثنا و آفرین و تحیه و نیایش و شهر و بنا و مسکن.» و در ادامه: «معمور و ضد ویران و دارای جمعیت و مزروع و نیک و زیبا و خوب صورت و دارای بنا و نیک و پر و مملو و خزانه آباد: خزانه مملو و آباد کردن: زراعت کردن و فلاحت کردن و شادمان نمودن و دلخوش کردن و معمور کردن و با صفا کردن» (۲۵۳۵، ذیل آباد).

با دقت در سیر این واژه در لغت‌نامه‌ها مشخص می‌شود که آرام آرام معانی تازه‌ای با دقت در کاربرد این واژه برای فرهنگ‌نویسان مکشوف می‌شده، اگر تا سرمه سلیمانی آباد به «آفرین کردن» و «آبادان» تعریف می‌شده، در این فرهنگ «ستودن» و پس از آن در جهانگیری «خوب و نیکو، خوش» در برهان «خانه کعبه» و «نام پیغمبری

از پیغمبران عجم» و سرانجام در *آندراج* استفاده از آن در «محل خیر مقدم» نیز تشخیص داده شده است، معنایی که در پایان مقاله به آن باز خواهیم گشت.<sup>۱</sup>

### بررسی شواهد در فرهنگ‌های کهن

در چاپ‌های مختلف لغت فرس از این شاعران شاهد آورده شده است: منجیک (۱۳۱۹: ۱۰۴؛ ۱۳۶۵: ۷۸؛ ۱۳۵۶: ۴۵)<sup>۲</sup>، کسایی (همان: ۸۵؛ ۱۳۱۹: ۱۱۶)، معزی - دو بیت - (۱۳۵۶: ۴۵) و ابوالمظفر جمح<sup>۳</sup> (همان).

صاحب‌الفرس بیت منجیک و کسایی آمده در دو چاپ اقبال و خوارزمی را تکرار کرده (نخجوانی، ۱۳۴۱، ذیل آباد)، و جز آن بیتی از نظامی هم به شاهد آورده است. (همان) در *شرفنامه* منیری نویسنده از خود دو شاهد آورده است (فاروقی، ۱۳۸۵، ذیل آباد). در فرهنگ جهانگیری شاهد دیگری از امیرمعزی همراه با سه شاهد از نجیب‌الدین جربادقانی، مولوی و فردوسی آمده است (انجو شیرازی، ۱۳۵۱، ذیل آباد). و سه بیت از اسدی در «آباد» خوانده شدن «خانه کعبه» که بعدتر فرهنگ رشیدی بیت میانی آن را آورده است. در فرهنگ رشیدی دو بیت هم از نظامی نقل شده که یکی را پیشتر در صاحب‌الفرس دیده‌ایم (تثوی، ۱۳۳۸-۱۳۳۷، ذیل آباد). بهار عجم همان بیت امیر معزی را که در فرهنگ جهانگیری آمده، تکرار کرده و به آن بیت دیگری نیز از نظامی افزوده است (لاله تیک چند بهار، ۱۳۸۰، ذیل آباد). و همین بیت بعدتر در *آندراج* همراه با مصرعی از همان بیت مولوی که در جهانگیری آمده، ضبط شده است (شاد، ۱۳۳۵، ذیل آباد). از میان تمامی این شواهد تنها جهانگیری بیتی از *شاهنامه* نقل کرده است:

«حکیم فردوسی فرموده:

به آبان دلت از غم آزاد باد      همیشه تن و تخمت آباد باد»<sup>۴</sup>

(انجو شیرازی، ۱۳۵۱، ذیل آباد)

### آباد در فرهنگ‌های معاصر

در لغت‌نامه دهخدا «آباد» به این معانی تفکیک شده است:<sup>۵</sup>

۱- عامر، عامره، معمور، معموره، مزروع، آبادان، مسکون، مقابل ویران ۲- تندرست، سالم، بی‌گزند ۳- آفرین، احسنت، مرحبا، زه، ویران مباد، شاد باش. خرم باش، دیرزی ۴- مرفه، بساز، بسامان، منظم، مرتب، آراسته، منتسق، توانگر، پرمایه، تمام سلاح، روا، مجری، به رونق ۵- خانه کعبه ۶- خوش و خوب ۷- آباد شدن: سیر شدن ۸- نام اولین پیغمبر از پیغمبران عجم ۹- آهل، مأهول، بسیار مردم ۱۰- مدر و حضر، مقابل ویر و بدو ۱۱- و در آخر اسامی قری و قصبات.

و افزون بر این معانی در ذیل «آبادان» «مأمون، ایمن»، در ذیل «آبادانی» «معموره ارض، ربع مسکون»؛ «سکنه و پیشه‌وران و نظایر آن که اساس عمران بر آنهاست»؛ «بسیار مردمی»؛ «مجازاً رفاه، سعادت، غنا» و در ذیل «آبادانیدن» «ستودن، مدح کردن» را دارد. در ذیل «آباد» در فرهنگ فارسی معین آمده است:

«۱- معمور، دایر، بریا [...]؛ (ده) ۲- مزروع، کاشته؛ ۳- پر، مشحون، ممتلی؛ ۴- سالم، تندرست ۵- بسامان، منظم؛ ۶- مرفه، در رفاه؛ ۷- آبادی، معموره [...]؛ ۸- (ادات تحسین و دعا) آفرین، احسنت، مرحبا، زه؛ ۹- بصورت پسوند در آخر نام‌های مکان درآید به معنی بنا شده [...]»

و در همان ذیل «آباد بودن: معمور بودن، دایر بودن، بریا بودن [...]» ۲- مزروع بودن، کاشته بودن ۳- پر بودن، ممتلی بودن ۴- سالم بودن، تندرست بودن ۵- به سامان بودن، منظم بودن ۶- مرفه بودن، در رفاه بودن.

در ذیل «آبادان»، «آبادانی» و «آباد کردن» تنها «آباد کردن لشکر» به معنای «ساز و برگ و مواجب دادن به لشکریان» و در ذیل «آبادان کردن» «مأمون کردن، مصون کردن» قابل توجه‌اند و در سایر تفکیک‌های معنایی این مدخل‌ها تفاوت عمده‌ای دیده نمی‌شود. در فرهنگ سخن ذیل «آباد» آمده:

«۱- ویژگی جایی که دارای آب و گیاه فراوان است... ۲- ویژگی جایی که دارای وسایل زندگی فراوان است و مردم در آن سکونت کرده‌اند ۳- پُر ۴- پابرجا و برقرار...»

۵- (گفتگو) سرحال و در وضع مساعد ۶- جزء پسین بعضی از کلمه‌های مرکب که اسم مکان می‌سازد ۷- (قدیمی) شاد، خرم... ۸- (شبه جمله، قدیمی) در ستایش و تحسین به کار می‌رفته، آفرین، خوشا، درود.

در ذیل «آباد شدن» (گفتگو، مجاز) سیر شدن؛ (گفتگو، مجاز) در وضع مساعدی قرار گرفتن، وضعیت بهتری پیدا کردن» و در ذیل «آباد کردن» (گفتگو، طنز، مجاز) جایی را به فساد و تباهی کشیدن؛ (گفتگو، طنز، مجاز) کثیف کردن (دفع کردن فضولات بدن) آمده و در سایر ترکیبات آن تفاوت معنایی چندانی دیده نمی‌شود.

ذیل آباد در فرهنگ جامع زبان فارسی آمده است<sup>۱۱</sup>:

۱- (جایی) که به دلیل داشتن امکانات رفاهی و شرایط مناسب زندگی دارای جمعیت و رفت و آمد است؛ ۲- (در مورد چیزی یا جایی) که در وضعیت مطلوب و بهترین حالت خود قرار داشته و دارای رونق بسیار باشد؛ ۳- (معمولاً در مورد ساختمان و مانند آن) که سالم است و در آن خرابی، شکستگی و مانند آن وجود ندارد؛ ۴- (در مورد باغ، زمین و مانند آن) سرسبز و حاصلخیز یا قابل کشت؛ ۵- (در مورد تن و اعضای بدن) سالم و بدون عیب و ایراد؛ ۶- برقرار و ماندگار؛ ۷- شاد و خرم؛ ۸- (در مورد باطن آدمی) پاک و منزّه؛ ۹- به دنبال اسم یا صفت می‌آید و اسم مکان می‌سازد؛ ۱۰- به دنبال اسم و گاهی صفت به معنی اسم می‌آید و اسم دیگری می‌سازد به معنای پر و مملو از آن اسم؛ ۱۱- آفرین.

و در ذیل «آباد کردن» «ساختن، بنا کردن؛ در مورد زنی به کار می‌رود که با برقرار کردن ارتباط نامشروع با اکثر افراد جایی، آنجا را به فساد بکشاند».

از مقایسه این چهار فرهنگ چند نکته قابل تأمل به دست می‌آید، نخست این که هر چهار در این معانی اتفاق نظر دارند:

- مسکون و معمور؛ مزروع و کاشته<sup>۱۲</sup>؛ آفرین؛ پسوند مکان.

در برخی از تعاریف میان فرهنگ‌ها شباهتی دیده می‌شود:

همانند «دیرزی» لغت‌نامه که بی‌شبهت به «پابرجا و برقرار» فرهنگ سخن و «برقرار و ماندگار» فرهنگ جامع نیست. و یا «به رونق» لغت‌نامه که با «دارای رونق بسیار» فرهنگ جامع یکی است، اما در این فرهنگ اخیر سایر اجزای آمده در تعریف لغت‌نامه دیده نشده است.

دسته‌ای از فرهنگ‌ها برخی از تعاریف را ندارند:

- فرهنگ سخن و فرهنگ جامع: «مرغه، بساز و بسامان»<sup>۱۳</sup> لغت‌نامه و فرهنگ فارسی معین را ندارند<sup>۱۴</sup> یا «تمام سلاح» لغت‌نامه و «ساز و برگ و موجب دادن به لشکریان» فرهنگ فارسی معین<sup>۱۵</sup>.

و برخی از فرهنگ‌ها هم فاقد تعاریف مورد اتفاق سایر فرهنگ‌ها هستند:

- فرهنگ فارسی معین: شاد باش. خرم باش؛

- فرهنگ سخن: تندرست، سالم بی‌گزند؛

- لغت‌نامه و فرهنگ جامع: پر، مشحون، ممتلی.

و از سوی دیگر برخی از تعاریف هم تنها در یک فرهنگ دیده می‌شوند:

همانند «خانه کعبه»؛ «نام اولین پیغمبر از پیغمبران عجم» در لغت‌نامه، و «پاک و منزّه» در فرهنگ جامع.

### آباد در فرهنگ تاریخی زبان فارسی

در فرهنگ تاریخی زبان فارسی نه معنی در ذیل آباد قید شده است:

«۱- جایی که در آنجا آب و گیاهان و ساختمان باشد و مردمان سکونت کنند، معمور، مقابل ویران؛ ۲- مزروع، کاشته، دایره؛ ۳- آسوده، خوش و شاد؛ ۴- سالم و درست؛ ۵- برجای و دائره؛ ۶- محفوظ و محروس و پاییده، ۷- پر، مملو؛ ۸- معموره، جای آباد، شهر؛ ۹- آراسته و با ساز و برگ» (بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۷: ذیل آباد).

تنها تعریف نزدیک به «محفوظ و محروس و پاییده»<sup>۱۶</sup>، «مأمون، ایمن» است که لغت‌نامه آن را ذیل «آبادان» قید کرده و هیچ یک از فرهنگ‌های دیگر آن را ذکر

نکرده‌اند. «برجای و دائر»<sup>۱۷</sup> را می‌توان با «پابرجا و برقرار» فرهنگ سخنن مقایسه کرد. «آراسته و با ساز و برگ»<sup>۱۸</sup> یا به تعبیری که در ذیل «آباد شدن» در همین فرهنگ آمده: «مرفه و با ساز و برگ شدن»<sup>۱۹</sup>، نیز تأکیدی است بر صحّت این معنا و فوت آن از فرهنگ سخنن و فرهنگ جامع.

در ذیل «آباد شدن»، «ساخته شدن» معنایی تازه است.<sup>۲۰</sup> و همراهی «در امان شدن» با «به سامان شدن»<sup>۲۱</sup>؛ و «مرفه و با ساز و برگ شدن» در ذیل «آباد گشتن» و «دائر و پر»<sup>۲۲</sup> در ذیل «آبادان» از نکات قابل تأمل‌اند.

#### آباد در فرهنگ‌های شاهنامه:

در معجم شاهنامه علوی طوسی، لغت شاهنامه بغدادی<sup>۲۳</sup>، فرهنگ شاهنامه شفق و واژه‌نامه شاهنامه اتابکی «آباد» مدخل نشده است، اما در واژه‌نامهک شادروان نوشین در ذیل آباد سه معنی قید شده است:

«۱- درست، به سامان ۲- شادمان، خرم ۳- پر، سرشار» (نوشین، ۱۳۵۱: ذیل آباد)

در ذیل «آباد» در ترکیب در شاهنامه، شش معنی قید شده است:

«۱- معمور، برپا ۲- سالم، درست ۳- بسامان<sup>۲۴</sup> ۴- تمدن، آبادانی ۵- شاد،

خوشحال ۶- سرسبز و خرم» (طاووسی، ۱۳۸۷).

و در ذیل «آباد کردن»: «۱- ساختن ۲- غنی کردن لشکر، ساز و برگ و مواجب

دادن، بی‌نیاز کردن» (همان).

در فرهنگ شاهنامه رواقی آمده:

«آباد: ۱- سرسبز و خرم و قابل سکونت، مسکونی، آبادان ۲- تندرست، پایدار،

بی‌گزند ۳- پر، غنی، سرشار، فراوان و بسیار ۴- پابرجا و محکم و با سر و سامان.»<sup>۲۵</sup>

و ذیل «آباد بودن»: «شاد و خرسند بودن، آسوده و آرام بودن» و ذیل «آباد داشتن»

«آرام شاد کردن» قابل توجه است.<sup>۲۶</sup> و ذیل «آباد کردن»: «بی‌نیاز کردن؛ شاد و

خرسند کردن»<sup>۲۷</sup> و «تعمیر و مرمت و پاکسازی کردن» و ذیل «آباد و شاد»، «آسوده خاطر، راحت و خوشحال»<sup>۲۸</sup> قابل تأمل اند.

از این میان «ساختن» آمده در ترکیب در شاهنامه و «تعمیر و مرمت و پاکسازی کردن» در فرهنگ شاهنامه تعاریفی تازه‌اند و هردو این بیت را شاهد آورده‌اند:

«یکایک سوی ده نهادند روی به هر برزن آباد کردند جوی»

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۶: ۴۴۹)

#### آباد در یادداشت‌های شاهنامه و واژه‌نامه آن:

از میان فرهنگ‌های شاهنامه نیایست از واژه‌نامه یادداشت‌های شاهنامه استاد خالقی مطلق غافل شد. معانی «آباد» را با در نظر گرفتن متن یادداشت‌ها و واژه‌نامه آن استخراج می‌کنیم و برای دقیق‌تر شدن بحث به ذکر شواهد و توضیحات آن می‌پردازیم:

۱- «جای آباد» (خالقی مطلق، ۱۳۸۹، ج ۹: ۷۷۸):

«ز کاول برآید به خورشید دود نه آباد ماند نه کشت و درود»

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۲۱۸)

«کنون کرد از آن تخمه دارد نژاد کز آباد ناید به دل برش یاد»

(همان: ۵۷)

و در متن یادداشتها درباره بیت آخر نوشته‌اند:

«آباد (پهلوی abad) به جای «جای آباد» آمده است. یعنی صفت به جای اسم

مکان آمده است» (خالقی مطلق، ۱۳۸۹، ج ۹: ۷۲).

و «آباد داشتن» را در مصراع نخست بیت زیر، «آبادانی کردن» (خالقی مطلق،

۱۳۸۹، ج ۱۱: ۳۲۱) دانسته‌اند:

«جهان یکسر آباد دارم به داد شما یکسر آباد باشید و شاد»

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۶: ۴۰۴)

۲- «توانگر» (خالقی مطلق، ۱۳۸۹، ج ۱۱: ۳۲۱):

«چو بشنید منذر ورا هدیه داد گسی کردش از شهر آباد و شاد»

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۶: ۳۹۷)

در یادداشت‌های این بخش که نوشته محمود امیدسالار است، آمده:

«آباد در این مصرع یعنی «مرفه، توانگر، به ساز و سامان». آباد کردن که هنوز هم در اصطلاح «فلانی را آبادش کرد» می‌گوییم، در شاهنامه و دیگر متون ادبی بدین معنی وارد شده است (بیت ← ۴۹۰) به دینارشان یک‌سر آباد کرد / سرنام‌داران پُر از باد کرد]. در پادشاهی کینخسرو آمده است: سپه را درم داد و آباد کرد (چهارم ۱۰۸۶/۲۳۹) صاحب تاریخ سیستان نیز می‌نویسد: «و محمد ابراهیم آنجا سپاهی جمع کرد از زمین داور و به سلاح آباد کردشان و بفرستاد» (ص ۱۹۷)<sup>۲۹</sup> منظور از این بیت اینست: منذر به جوانوی هدیه داد و توانگر و به سامان از آن بلاد او را باز فرستاد» (خالقی مطلق، ۱۳۸۹، ج ۱۰، بخش سوم: ۱۱۴).

«آباد بودن» را نیز «توانگر بودن» (خالقی مطلق، ۱۳۸۹، ج ۱۱: ۳۲۱) دانسته‌اند:

«جهان یکسر آباد دارم به داد شما یکسر آباد باشید و شاد»<sup>۳۰</sup>

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۶: ۴۰۴)

و به تبع آن «کسی را آباد کردن» را نیز، طبق یادداشت چند سطر بالاتر، توانگر کردن دانسته‌اند:

«به دینارشان یک‌سر آباد کرد سر نام‌داران پُر از باد کرد»

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۶: ۳۹۸)

۳- «صفت تن» (خالقی مطلق، ۱۳۸۹، ج ۹: ۷۷۸):

«همیشه تن آباد با تاج و تخت ز درد و غم آزاد و پیروز بخت»

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۱۸)

و آباد در دو ساخت «آباد ... ماندن» و «از مردم .. بودن» را «تندرست و بی‌گزند ماندن»

(خالقی مطلق، ۱۳۸۹، ج ۱۰، بخش دوم: ۳۷۱) دانسته و این بیت را شاهد آن دانسته‌اند:

«دل شاه شد زان سخن شادمان سراینده را گفت کاباد مان»

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۵)

۴- «آباد شدن» را «انجام یافتن، سامان گرفتن» (خالقی مطلق، ۱۳۸۹، ج ۱۱: ۳۲۱)

دانسته‌اند:<sup>۳۱</sup>

«کجا جهن برزین بدی نام اوی رسید به هر کشوری کام اوی

یکی نامور شاه را تخت ساخت گهر گرد بر گرد او درن ساخت

که شاه آفریدون بدان شاد شد چو آن تخت پرمایه آباد شد»

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۸: ۲۷۳)

۵- «آباد بوم» را «ایران، صفت ایران» (خالقی مطلق، ۱۳۸۹، ج ۹: ۷۷۸؛ ج ۱۰،

بخش دوم: ۳۷۱؛ ج ۱۱: ۳۲۱) دانسته‌اند:

«مگر گفتم این خاک بیداد شوم گذاری بیسای به آبادبوم»

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۲۲۵)

«همان که فرستاد کس ها به روم به هند و به چین و به آبادبوم»

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۶: ۳۶۵)

و در توضیح این بیت در یادداشت‌ها آورده‌اند:

«آبادبوم در اینجا کنایه از ایران است. پیش از این گفته شد که در شاهنامه این صفت تنها درباره ایران و روم آمده است و اطلاق آن به روم به دلیل اینست که ساسانیان روم را دولتی همشأن خود و هم نژاد خود می‌دانستند و از این رو مردم آنجا را بندگان نمی‌نامیدند» (خالقی مطلق، ۱۳۸۹، ج ۱۰، بخش سوم: ۲۰۹).

و در جای دیگر هم آن را «روم، صفت روم» (همان، بخش دوم: ۳۷۱) دانسته‌اند:

«همی گشت یک هفته بر گرد روم همی کار جست اندر آبادبوم»

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۵: ۱۴)

در خلال یادداشت‌ها گاه به معانی‌ای برمی‌خوریم که در واژه‌نامه همان کتاب اشاره‌ای به آن‌ها نشده یا معنای آمده در متن یادداشت‌ها با معنای قید شده در واژه‌نامه متفاوت است، از آن جمله است:

۶- در واژه‌نامه «از مردم .. بودن» را «تندرست و بی‌گزند ماندن» (خالقی مطلق، ۱۳۸۹، ج ۱۰، بخش دوم: ۳۷۱) و این بیت را شاهد آن دانسته‌اند:

«کجا نام آن شهر بیداد بود      دزی بود کز مردم آباد بود»

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۲۵۵)

اما در متن یادداشت‌ها درباره این بیت که از «گفتار اندر رسیدن رستم بدان دز که مردم خوردندی» نقل شده، نوشته‌اند:

«از مردم آباد بودن یعنی باشندگان بسیارداشتن» (خالقی مطلق، ۱۳۸۹، ج ۱۰، بخش دوم: ۷۴).

۷- «پَر»:

در توضیح این بیت:

«جهان را چو آباد داری به داد      بود گنجت آباد و بخت از تو شاد»

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۷: ۴۵۹)

ابوالفضل خطیبی در یادداشت‌های این قسمت نوشته‌اند:

«اگر کشور را با دادگری آبادان کنی، خزانه‌ات پر گنج خواهد شد و پادشاهی و فرمانروایی کشور از وجود تو شاد می‌گردد» (خالقی مطلق، ۱۳۸۹، ج ۱۰، بخش سوم: ۳۸۲). و واضح است که آباد را به معنای «پر» دانسته‌اند.<sup>۳۳</sup>

جمع‌بندی اختلاف تعاریف فرهنگ‌ها:

فرهنگ‌های فارسی جز معانی معروف در برخی از معانی اتفاق نظر ندارند و در برخی از موارد نیز تفاوت‌ها بیشتر از تفاوت تعبیر ناشی می‌شوند تا تفاوت در

معنا.<sup>۳۳</sup> ما در اینجا به مهمترین اختلافات معنایی، تنها اشاره‌ای می‌کنیم:<sup>۳۴</sup>

۱- بسامان و منظم بودن:

هر چند این تعریف از فرهنگ سخن فوت شده است، اما در دیگر فرهنگ‌ها قید شده و حتی در فرهنگ شاهنامه در تعریف چند تفکیک معنایی از آن استفاده شده است.<sup>۲۵</sup> لغت‌نامه بیت ذیل را در نخستین تفکیک خود یعنی «عامر، عامره، معمور، معموره، مزروع، آبادان، مسکون ...» و ترکیب در شاهنامه آن را ذیل «بسامان» ذکر کرده است:

«مرا پادشاهی آباد هست همان گنج و مردان و بنیاد هست»<sup>۲۶</sup>

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۹۴)

۲- سالم و تندرست بودن:

این تعریف نیز در تمامی فرهنگ‌های مورد بحث ما جز فرهنگ سخن قید شده است. شواهد این تعریف نیز گویا به نظر می‌رسند:

«همیشه تن آباد با تاج و تخت ز درد و غم آزاد و پیروز بخت»

(همان: ۱۸)

«ترا ای برادر تن آباد باد دل شاه ایران به تو شاد باد»

(همان، ج ۸: ۴۲۰)

۳- «تمام سلاح» بودن و «ساز و برگ و موجب دادن به لشکریان» «توانگر» بودن:

این وجه معنایی نیز از فرهنگ سخن فوت شده است. این دو بیت را فرهنگ‌ها به عنوان شاهد این معنی ذکر کرده‌اند:

«سوی هفتخان رخ به توران نهاد همی رفت با لشکر آباد و شاد»

(همان، ج ۵: ۲۲۶)

«وز آن‌جا بشد شاد به بهشت کنگ همه لشکر آباد و با ساز جنگ»

(همان، ج ۴: ۲۷۸)

هر دو شاهد بالا را لغت‌نامه ذکر کرده است. شاهد نخست را یک بار در نخستین تفکیک معنایی خود «مرفه، بساز [...] توانگر، پُرمایه، تمام سلاح» و بار دیگر در ذیل «خوش و خوب» آورده است. همانطور که گذشت در یادداشت‌های شاهنامه «آباد» را در اینجا به معنای «توانگر» دانسته‌اند (۱۳۸۹، ج ۱۰، بخش سوم: ۱۱۴).

هر چند معنی قید شده در لغت‌نامه بی‌اشکال به نظر می‌رسد، اما به گمان ما می‌توان با تأمل در این چند بیت آن را به نفع «توانگر» آمده در یادداشت‌های شاهنامه دقیق‌تر تعریف کرد در «داستان جنگ بزرگ کیخسرو» در ذیل «گفتار اندر آگهی یافتن افراسیاب از آمدن کیخسرو» آمده است:

«سپه را درم داد و آباد کرد	به هر شهر با هر کسی داد کرد
هم از خود و شمشیر و برگستان	سپه‌های چینی و تیر و کمان
بیخشید بر لشکرش بی‌شمار	بویژه بر آن کو کند کارزار»

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۴: ۲۳۹)

در این سه بیت از دو بخشش کیخسرو به سپاه یاد شده است. نخست از بخشش درم در بیت اول، و سپس از بخشش وسایل رزم در دو بیت بعدی. اگر «آباد» در مصرع اول به معنی «ساز و برگ دادن» می‌بود، دو بیت بعدی زائد می‌نمود. این تصریح به بخشیدن ساز و برگ به لشکر شواهد دیگری نیز دارد. در «گفتار اندر داستان موزه‌فروش با کسری» ذیل پادشاهی «نوشین روان» آمده است:

«وز آنجا بیامد سوی طیسفون	سپاهی پس پشت و پیش اندرون
همه یکسر آباد با سیم و زر	به زرین ستام و به زرین کمر»

(همان، ج ۷: ۴۴۳)

و بالطبع اگر «آباد» معنای مورد بحث را داشت، این تصریح، در اینجا هم بی‌مورد می‌نمود.<sup>۲۷</sup> می‌توان حدس زد که در اصل این کلمه، خلاف آن چه نوشته‌اند، به معنای «تمام سلاح» به کار نمی‌رفته و در اصل به معنای «مرفه، توانگر» استفاده

می شده است،<sup>۳۸</sup> اما بسامد بالای همنشینی آن در کنار «سپه» و نبود قرینه روشن باعث شده تا آن را به «تمام سلاح» و معانی نظیر آن تعبیر کنند. مصرع مورد بحث را هم به گمان ما می توان چنین معنی کرد: کیخسرو با بخشیدن مواجب و پاداش سپاهیان آنان را توانگر ساخت.<sup>۳۹</sup> شواهد دیگر را نیز می توان از همین منظر کاوید:<sup>۴۰</sup>

«به دینار چون لشکر آباد گشت      دل جنگ جوی از غم آزاد گشت»

(همان، ج ۷: ۳۴۴)

۴- شادمان و خوشحال بودن:

این وجه معنایی از فرهنگ معین و یادداشت‌های شاهنامه و واژه‌نامه آن فوت شده‌اند. فرهنگ‌ها این بیت را شاهد آورده‌اند:

«گرین گردش جنگ من داد نیست      روانم بدان گیتی آباد نیست»

(همان، ج ۳: ۲۷۵)

جز شاهد بالا که شادروان نوشین آن را «شادمان، خرم» و دکتر رواقی آن را در ذیل «آباد بودن»، «شاد و خرسند بودن، آسوده و آرام بودن» دانسته‌اند، فرهنگ‌ها بیتی را که در تفکیک قبلی آمده، در اینجا هم ذکر کرده‌اند:

«سوی هفتخان رخ به توران نهاد      همی رفت با لشکر آباد و شاد»

(همان، ج ۵: ۲۲۶)

همان‌طور که گذشت دهخدا آن را ذیل «خوش و خوب» هم آورده است. فرهنگ تاریخی زبان فارسی آن را شاهد «آسوده، خوش و شاد»، فرهنگ شاهنامه دکتر رواقی ذیل «آباد و شاد» آن را شاهد «آسوده خاطر، راحت و خوشحال» و دکتر کزازی نیز آن را «شادان و بهروز» (۱۳۸۴، ج ۶: ۵۷۰) دانسته‌اند.

ایشان بیت آمده در «گفتار اندر بزرگی اردشیر بابکان» را نیز به همین معنای «شادان و بهروز» (۱۳۸۵، ج ۷: ۵۸۲) دانسته‌اند:

«درم بخش هر ماه درویش را      مده چیز مرد بداندیش را»

اگر کشور آباد داری به داد بمانی تو آباد و از داد شاد»<sup>۴۱</sup>

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۶: ۲۱۶)

۵- «آهل، مأهول، بسیار مردم» بودن:

تنها لغت‌نامه و یادداشت‌های شاهنامه و واژه‌نامه آن به این معنا قائل‌اند و بیت

ذیل را شاهد آورده‌اند:

«وز آنجایگه لشکر اندر کشید بیک منزلی بر یکی شهر دید

کجا نام آن شهر بیداد بود دژی بود و از مردم آباد بود»

(همان، ج ۳: ۲۵۵)

لغت‌نامه جز شاهد مذکور، شاهد دیگری نیاورده است. همان‌طور که در ذیل بحث در معنی ششم از یادداشت‌های شاهنامه آوردیم، استاد خالقی مطلق آن را در متن یادداشت‌ها «باشندگان بسیار داشتن» (۱۳۸۹، ج ۱۰: ۷۴) دانسته‌اند که به وضوح با آنچه در واژه‌نامه نوشته‌اند، «تندرست و بی‌گزند ماندن»، تفاوت دارد.

هر چند آبادی در بسیاری از موارد با «بسیار مردم بودن» ملازم دارد، اما به نظر می‌رسد «آباد» در شاهنامه به این معنی به کار نرفته باشد و استاد خالقی مطلق تحت تأثیر نوشته لغت‌نامه بیت را چنین معنی کرده باشند. بهتر است «آباد» را در اینجا نه «باشندگان بسیار داشتن» و نه «تندرست و بی‌گزند ماندن» که به همان معنای معروف تر آن یعنی عمران و آبادی بدانیم<sup>۴۲</sup>، ابیات پایانی بخش مذکور نیز از ثروت و غنای اهالی آن دژ حکایت می‌کنند:

«چه مایه بکشتند و چندی اسیر ببردند از آن شهر برنا و پیر

بسی زَر و سیم و گرانمایه چیز ستور و غلام و پرستار نیز»

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۲۵۸)

۶- «پابرجا و برقرار» بودن:

فرهنگ‌ها این بیت شاهنامه از «گفتار اندر نامه نبشتن زال بنزدیک پدرش سام» در پادشاهی «منوچهر» را شاهد این وجه دانسته‌اند:

«ازین کاخ آباد و این خواسته  
وزین تازی اسپان آراسته»

(همان، ج ۱: ۲۱۶)

هرچند لغت‌نامه آن را ذیل «مرفه، بسامان..» ذکر کرده اما ترکیب در شاهنامه آن را ذیل «معمور، برپا» و فرهنگ شاهنامه آن را ذیل «پابرجا و محکم و با سرو سامان» آورده است. به نظر می‌رسد «بر جای و دائر» نیز تعبیری دیگر از این مفهوم باشد، فرهنگ تاریخی زبان این بیت را شاهد این معنا دانسته است:

«نه کیخسرو آباد ماند نه تخت  
نه آن بوم ایران نه شاخ درخت»

(همان، ج ۳: ۲۶۱)

لغت‌نامه این بیت را ذیل «تندرست، سالم» آورده و دکتر کزازی در توضیح این بیت نوشته‌اند: «نه کیخسرو زنده می‌ماند نه پادشاهی ایران برجای و نه ایران و نه حتی شاخ درخت این سرزمین» (ج ۴، ۱۳۸۳: ۶۹۵). داوری دقیق‌تر درباره این وجه نیز احتیاج به در نظر گرفتن شواهد دیگر از متون دیگر دارد.

۷- «محفوظ و محروس و پاییده» بودن:

«همیشه سر تختش آباد باد  
وزو جان آزادگان شاد باد»

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۵: ۱۷۸)

این وجه معنایی را تنها فرهنگ تاریخی زبان دیده و بیت بالا را شاهد آورده است. قرابت این وجه با «پابرجا و برقرار بودن» و حتی «سالم و تندرست بودن» نیز مشهود است.

همان‌طور که در جای خود گذشت، فرهنگ تاریخی زبان در ذیل «آباد»، «آباد گشتن» را به معنی «به سامان شدن، در امان شدن» دانسته و بیتی به شاهد آورده است. بیت شاهد، از پیغام گودرز به پیران ذیل «گفتار اندر رسیدن گودرز کشاورزان

به کنار زبید» از «داستان رزم یازده رخ» است، که ما ابیات قبل و بیت بعد از آن را هم در اینجا ذکر می‌کنیم:

«بزرگان ایران و فرزند من	بخوانند بر تو همه پند من
سخن هر چه دانی بدیشان بگوی	وزیشان همیدون سخن بازجوی
گرت چیره گردد بریشان زبان	گذشتی ز تیمار و رستی به جان
برو بوم خویشان آباد گشت	ز تیغ منت گردن آزاد گشت
گر از تو پدیدار نایسد گناه	بماند به تو مهر و تخت و کلاه»

(همان، ج ۴: ۱۴)

هر چند در شاهد بالا از آبادی بر و بوم یاد شده است اما بنا بر فحوای ابیات معنای «محفوظ و محروس و در امان ماندن» نیز در آن دیده می‌شود. و به اعتقاد ما این شاهد و وجه معنایی «در امان» ماندن در ذیل «محفوظ و محروس و پاییده» قابل تفکیک‌اند و در اینجا هم بیش از تفاوت معانی با تفاوت تعبیر مواجهیم. دکتر کزازی نیز در توضیح این بیت نوشته‌اند:

«گودرز پیران را می‌گوید [...] اگر در چالش و چند و چون بر آنان چیره شود، بی‌گمان از رنج و اندوه خواهد رست و جان، ز مرگ‌جای به در خواهد برد و بر و بوم و خویشان آباد و بی‌گزند خواهند بود» (ج ۵، ۱۳۸۴: ۵۲۹). از میان شواهدی که از شاهنامه در دست داشتیم، بیتی که با صراحت بیشتر این وجه را تأیید کند نیافتیم، و به هر روی صحبت دقیق‌تر در این باب محتاج تأمل بیشتر است.

۸- «ساخته شدن»، «انجام یافتن، سامان گرفتن»:

همان‌طور که پیش از این نیز گذشت، *یادداشت‌های شاهنامه* و *واژه‌نامه* آن، این بیت را مصداق تعریف فوق دانسته‌اند (خالقی مطلق، ۱۳۸۹، ج ۱۱: ۳۲۱):

«که شاه آفریدون بدو شاد شد      چو آن تخت پرمایه آباد شد»

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۸: ۲۷۳)

دکتر کزازی نیز با این معنی همداستانند (۱۳۸۷، ج ۹: ۶۶۰). در ترکیب در شاهنامه و فرهنگ شاهنامه در ذیل «آباد کردن»: «ساختن» و «تعمیر و مرمت و پاکسازی کردن» آمده و این بیت را از «گفتار اندر دیهی که به یک سخن خراب شد و به یک سخن آبادان» از پادشاهی «بهرام گور» شاهد آورده‌اند:

«یکایک سوی ده نهادند روی به هر برزن آباد کردند جوی»<sup>۴۳</sup>

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۶: ۴۵۰)

دکتر کزازی در توضیح این بیت نوشته‌اند:

«بایسته کشت و ورز و باغبانی آباد کردن جوی و رسانیدن آب به کشتزارها و باغ‌هاست، از آن است که گریختگان گریان و خسته دل از ده، آنگاه که به دهشان بازمی‌گردند، پرشور و شادمانه جوی‌ها را آباد می‌کنند» (۱۳۸۵، ج ۷: ۷۶۸).

وجهی دیده نشده در شاهنامه:

تا اینجا مهمترین فرهنگ‌های عمومی زبان فارسی و فرهنگ‌های شاهنامه را به دنبال وجوه معنایی «آباد» بررسی کردیم، اما با تأمل در ابیات ذیل کاربردی خاص از این واژه در متون به نظر می‌رسد. نخست شواهدمان را از شاهنامه ذکر می‌کنیم:

در «آغاز داستان» کیخسرو، زال و یارانش از سیستان به نزد کیخسرو می‌آیند:

فرستاده‌یی آمد از هر سوی	ز هر نامداری و هر پهلوی
پس آگاهی آمد سوی نیمروز	بنزد سپهدار گیتی فرورز
ابا زال سام نریمان بهم	بزرگان کاول همه بیش و کم
سپاهی که چشد دشت چون آبنوس	بدرید هر گوش از آوای کوس
به پیش اندرون زال با انجمن	درفش بنفش از پس پیلتن
تیره برآمد ز درگاه شاه	همه برنهادند گردان کلاه
یکی کشور از جای برخاستند	پذیره شدن را بیاراستند
دل شاه شد ز آن سخن شادمان	سراینده <sup>۴۴</sup> را گفت کابادمان

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۵)

در «داستان جنگ بزرگ کیخسرو» ذیل «گفتار اندر رسیدن جهن پیش پدر» پس  
از فرار افراسیاب و وارد شدن کیخسرو به «ایوان او» آمده است:

نیامد همی روشنایی پدید	«ز هرگونه گفتند و خسرو شنید
که دشمن چو آواره گردد ز گاه	به ایرانیان گفت پیروز شاه
ورا مرگ با زندگانی یکی ست	ز گیتی برو نام و کام اندکی ست
جهان‌دیسده و رای زن موبدان	ز لشکر گزین کرد پس بخردان
شما را، تن و دل پر از داد باد <sup>۴۵</sup>	بدیشان چنین گفت کاباد باد
شما را سپردم، بکوشید سخت	دز و گنج این ترک شوریده‌بخت
بتابسد ز چرخ بلند آفتاب»	نباید که بر کاخ افراسیاب

(همان، ج ۴: ۲۵۸)

در «گفتار اندر آمدن اسکندر به رسولی بنزد دارا به ناشناخت» بعد از گریز  
اسکندر از اردوی دارا با جام‌هایی که از خوان وی آورده، این ابیات آمده است:

برفتند گردان رومی ز جای	«چو اسکندر آمد به پرده‌سرای
به پیش اندرون پر گهر چار جام	بدیدند شب شاه را شادکام
بدین فرخی فال ما شاد بید	به گردان چنین گفت کاباد بید
سر اختران زیر فرمان ماست»	که این جام پیروزی جان ماست

(همان، ج ۵: ۵۳۹)

«گفتار اندر نامه رستم بنزد برادر و بازگفتن از بودنی‌ها» چنین تمام می‌شود:

چه سود آید از رنج و از کارزار؟	«چو بر تخمه‌ایی بگذرد روزگار
دل شاه ایران به تو شاد باد	تو را ای برادر تن آباد باد
کفن جوشن و خون کلاه منست	که این قادی گورگاه منست
تو دل را به درد من اندر میند	چنین ست راز سپهر بلند
فدی کن تن خویش در کارزار	دو دیده ز شاه جهان برمدار

که زود آید این روز اهرمنی      چو گردون گردان کند دشمنی

(همان، ج ۸: ۴۲۰)

در شاهد نخست کیخسرو قاصدی را که بر او وارد شده، «کاباد مان» و در شاهد دوم در زمان ورود «بخردان»، آنان را «کاباد باد» خطاب می‌کند. در شاهد سوم اسکندر با ورود «گردان رومی» به آنان با «کاباد بید» خیر مقدم می‌گوید و در شاهد آخر، وقتی غمنامه رستم فرخزاد رو به اتمام است، وی برادر را تنی «آباد» آرزو می‌کند.

به سیاق خداحافظ در فارسی معاصر می‌توان پنداشت که «آباد» در چنین مواردی، در آغاز برای آرزوی صحت و سلامتی فرد به کار می‌رفته و پس از آن به شکل اصطلاحی در مقام احوالپرسی امروزی در وقت دیدار و در مقام خداحافظی به هنگام وداع به کار می‌رفته است، و البته این کاربرد، خاص شاهنامه نیست.

در *برزونامه* در ذیل «آشفتن طوس بر گودرز در مهمانی رستم ...» پس از نقاری

که بین «گردان» درمی‌گیرد و طوس مجلس را ترک می‌کند، رستم چنین می‌گوید:

«نخواهم که آزرده بیرون شود      مرا از غمش دیده پر خون شود

به برزو چنین گفت کای مهربان      ندانی تو آیین و رسم جهان

که بدنامی آید به فرجام ازین      چنین گفت دانای ایران زمین

که بر میزبان میهمان پادشاست      تو آن کن که از نامداران سزاست

چو بشنید برزو زمین بوسه داد      جهان پهلوان گفت آباد باد»

(عطایی رازی، ۱۳۸۲: ۸۴)

که معنایی معادل «خداحافظ» و «برو به سلامت» در فارسی امروز از آن مستفاد

می‌شود. در ذیل «گرفتار شدن طوس به افسون سوسن رامشگر» چنین آمده:

«چو از خوردنی‌ها دلش گشت سیر      به سوسن چنین گفت گرد دلیر

که گر هست جامی ز باده بیار      بدان تا نگردم ز غم سوگوار

چو بشنید سوسن هم از جای خویش      بجست و بیاورد جامی به پیش  
که پیوسته آباد بادا تنت      چه مایه بود هر گهی خوردنت»

(همان: ۹۱)

و باز کمی بعدتر و این بار در ذیل «گرفتار شدن گستهم به افسون سوسن رامشگر»:

«اگر هست جامی بیاور ز می      که رنجوری افکند ما را ز پی  
بخندید سوسن چو گل بشکفید      چو آواز گستهم زینسان شنید  
به خیمه درون رفت خورشید روی      بیاورد جامی به نزدیک اوی  
به نزد سرافراز گستهم راد      ز شادی سپهدار آواز داد  
که آباد بادا همیشه تنت      مبادا به گیتی همی دشمنت»

(همان: ۹۷)

در دو شاهد اخیر نیز سوسن برای آوردن می به خیمه می‌رود، در بار نخست پس از بازگشت، او طوس را با «آباد بادا» خطاب می‌کند و بار دیگر گستهم او را<sup>۴۶</sup> در شرفنامه ذیل «رای زدن دارا با بزرگان ایران»، «فربرز نامی» راهنمایی شاه را چنین می‌آغازد:

«ثنا گفت بر گاه و بر بزم شاه      که آباد باد بر تو این بزمگاه  
مبادا تهی عالم از نام تو      همان جنبش دور از آرام تو»<sup>۴۷</sup>

(نظامی، ۱۳۸۱: ۱۷۲)

در «داستان نوشابه، پادشاه بردع» اسکندر در پوشش رسول برای دیدار نوشابه می‌رود و پس از این که به فریب پیغامش را می‌گذارد:

«شهنشاه چو بگزارد پیغام خویش      به امید پاسخ سرافکند پیش  
به پاسخ نمودن زن هوشمند      ز یساقوت سر بسته بگشاد بند  
که آباد بر چون تو شاه دلیر      که پیغام خود، خود گزارد چو شیر»

(همان: ۲۸۴)

هر چند در دو شاهد شرفنامه از آبادی تن سخنی به میان نیامده است، اما آغاز کلام با «آباد» می‌تواند نشانه‌ای باشد از معهود بودن شروع سخن با این لفظ خاصه در وقت دیدار. از سوی دیگر بیت آخر را فرهنگ رشیدی، بهار عجم و آندراج شاهی برای «آفرین کردن و ستودن» دانسته‌اند اما نکته‌ای که تنها آندراج دیده و بدون اشاره به این بیت قید کرده، قابل تأمل است و می‌تواند تأییدی بر معنی پیشنهادی ما باشد، همان‌طور که در بالا گذشت، این فرهنگ «آباد» را «به محل خیر مقدم نیز مستعمل» دانسته است.

#### پیشنهادی در تصحیح بیتی از شاهنامه

حال با توجه به بحثی که گذشت به بحث درباره ضبط بیتی در شاهنامه می‌پردازیم. در شاهنامه مصحح خالقی مطلق، در ذیل «گفتار اندر پاسخ نامه‌ی رستم از نزد سعد وقاص» «یزگرد شهریار» در وصف ورود مغیره بن شعبه به پرده‌سرای و خوشامد رستم فرخزاد به او چنین آمده است:

«چو شعبه به بالای پرده‌سرای	بیامد بران جامه نهاد پای
همی رفت بر خاک بر خوارخوار	ز شمشیر کرده یکی دستوار
نشست از بر خاک و کس را ندید	سوی پهلوان سپه ننگرید
بدو گفت رستم که جان شاد دار	به دانش روان و تن آباد دار

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۸: ۴۲۸)

بحث بر سر مصرع اول بیت آخر است. شاهنامه چاپ مسکو (۱۹۷۱، ج ۹: ۳۲۷)

بروخیم (۱۳۱۴، ج ۹: ۲۹۷۶) و جیحونی (۱۳۷۹، ج ۴: ۲۲۰۳) نیز بیت را به همین

شکل ضبط کرده‌اند.<sup>۱۸</sup> بنداری این بخش را چنین ترجمه کرده است:

«فأذن لشعبة بالدخول فدخل حاملا سيفه، و عليه ثوب ممزق الأذيال. فما وطى

تلک البسط، و لا داسها برجله، بل سار على التراب رهوا رهوا لا يلتفت الى أحد حتى

قرب من رستم. فقال إن قبلت الدين فعليم السلام، فعظم تحيته على رستم فأعرض بوجهه و تلوى على نفسه» (بنداری، ۱۹۷۰، ج ۲: ۲۶۷).

که این ترجمه چیز دقیق‌تری به دست نمی‌دهد. اما جز ضبط آمده در متن خالقی مطلق، به ضبطی دیگر هم در پانویس اشاره شده است: «که آباد باد». این ضبط در سه نسخه‌ی لنینگراد<sup>۴۹</sup> و ایتکان<sup>۵۰</sup> و آکسفورد<sup>۵۱</sup> آمده است، و استاد خالقی مطلق با گذاشتن علامت تعجب در برابر این ضبط، شگفتی خود را از غرابت این ترکیب نشان داده‌اند. و در اینجا باید به معنای نشانه تعجب در شاهنامه چاپ ایشان توجه داشت.

در آغاز جلد نخست، و دیگر جلدها، از شاهنامه چاپ ایشان این جمله آمده است: «(۱) در جلوی هر واژه یا بیتی که آید، نشان آن است که آن واژه یا بیت مشکوک یا نامفهوم یا فاسد است». (خالقی مطلق، پیشگفتار جلد اول، ص چهارده)

پس نشانه تعجبی که استاد خالقی مطلق در پانویس در برابر این ضبط گذاشته‌اند بدین معنی است که آن را «مشکوک یا نامفهوم یا فاسد» دریافته‌اند.

در دو نسخه سعدلو<sup>۵۲</sup> و سن ژوزف<sup>۵۳</sup> که در میانه و اواخر زمانی که ایشان مشغول تصحیح بوده‌اند به دست آمده و در تصحیح این قسمت استفاده نشده‌اند نیز، این بیت همانند سه نسخه‌ی پیشین ضبط شده است،<sup>۵۴</sup> و طرفه این که با اعتماد بر پانویس‌های متن استاد خالقی مطلق در ضبط این بیت در نسخه‌های مورد بحث تفاوت عمده‌ای نیست.<sup>۵۵</sup> به نظر ما به چند دلیل ضبط نسخه بدل بر ضبط متن تفوق دارد:

الف) استفاده «آباد» برای روان در شاهنامه بسیار نادر است و شاید تنها نمونه‌اش شاهده‌ی باشد که پیش از این نقل کردیم: «روانم بدان گیتی آباد نیست» (فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۲۷۵).

ب) ظاهراً در شاهنامه ساخت نحوی «متمم/ مفعول با واسطه + تن آباد بودن» بسیار نادر و «تن آباد بودن» عمدتاً در شاهنامه به تنهایی به کار رفته است. به هر روی افزوده شدن «به دانش» به این ساخت، کاربردی تازه است.

پ) بنا بر اصلی که در تصحیح متون قابل توجه است و در تصحیح خالقی مطلق نیز محل توجه بوده است، ضبط دشوارتر که معمولاً ضبط اصیل است، به ضبط ساده‌تر تغییر می‌یابد. با توجه به این اصل، با در نظر گرفتن این که احتمال تبدیل کدام ضبط به دیگری به مرور زمان محتمل‌تر است، می‌توان صورت اصلی را تشخیص داد یا به آن نزدیک شد. به گمان ما ضبط دشوارتر «که آباد باد» آمده در نسخه بدل است و این غرابت همان‌طور که نشان داده شد، حتی شگفتی مصحح دانشمند را هم در برداشته است و به گمان ما تبدیل آن به آنچه در متن آمده محتمل‌تر است تا عکس آن.

ت) اگر بر بحثی که در بخش قبلی، «وجهی دیده نشده در شاهنامه»، گذشت اعتماد کنیم و کارکرد معنایی «که آباد باد» را در هنگام دیدار و آغاز سخن به عنوان ساختی اصیل بشناسیم، احتمال صحت ضبط نسخه بدل فزونی می‌یابد.

ث) و آخر این که وجود این ضبط در نسخه سن ژوزف - که با تکیه بر آن می‌توان بسیاری از ابیات شاهنامه را بازخوانی و ویرایش کرد - و تأیید شدن آن با چند نسخه دیگر اعتبار ضبط نسخه بدل را در اینجا بالا می‌برد.<sup>۹۶</sup>

با توجه به این دلایل می‌توان تا پیدا شدن نسخ و قرینه‌های تازه این صورت تازه را نیز معتبر و شایسته بحث دانست:

«بدو گفت رستم که آباد باد      تن و تخم این دودمان شاد باد»<sup>۹۷</sup>

#### یادداشتها

۱- ما برای اطمینان بیشتر تمام شواهدی را که فرهنگ‌ها از شاهنامه نقل کرده‌اند، با شاهنامه چاپ خالقی مطلق سنجیدیم و با توجه به عدم اختلاف عمده میان این چاپ و ابیات مورد بحث، برای امکان مقایسه راحت‌تر، شماره ابیات را به شاهنامه خالقی مطلق برگرداندیم.

- ۲- لغت فرس دبیرسیاقی: «کلمتی است که اندر دعا گویند، یعنی آفرین و یعنی که ویران مباد» (۱۳۵۶: ۴۴)؛ و چاپ اقبال: «آفرین بود» (۱۳۱۰: ۱۰۴) و «جای آبادان باشد» (همان: ۱۱۶).
- ۳- بحث درباره «وجوه معنایی» واژه‌ای آشنا در فرهنگ‌های فارسی شاید کمی خشک به نظر برسد، ما تا آنجایی که به اصل بحث صدمه‌ای وارد نکنند در خلاصه کردن مشترکات این آثار کوشیده‌ایم.
- ۴- زمان نگارش این فرهنگ را از نیمه سده هشتم تا نیمه سده دهم حدس زده‌اند (صادقی، ۱۳۸۰: ۱۴).
- ۵- فرهنگ رشیدی ظاهراً به تاسی از فرهنگ جهانگیری «نام مکّه معظمه» و «خوب و نیک» را هم قید کرده است.
- ۶- در برخی از فرهنگ‌ها هم «ستودن و آفرین گفتن» (انجو شیرازی، ۱۳۵۱، ذیل آباد) را از «آبادانیدن» (انجو شیرازی، ۱۳۵۱، ذیل آباد؛ خلف تبریزی، ۱۳۳۰، ذیل آباد؛ تنوی، ۱۳۳۸-۱۳۳۷، ذیل آباد؛ لاله تیک چند بهار، ۱۳۸۰، ذیل آباد) و «آباداییدن» سرمه سلیمانی (۱۳۶۴، ذیل آباد) و «آبایدن» (شاد، ۱۳۳۵، ذیل آباد) دانسته‌اند.
- ۶- در چاپ دبیرسیاقی بیتی متفاوت با بیت دو چاپ دیگر قید شده است.
- ۷- «جنج» (اسدی، ۱۳۱۹: پانویشت ص ۱۱۶؛ ۱۳۶۵: پانویشت ص ۸۵) و «خمج» هم خوانده‌اند (همان). اما صورت صحیح نام وی را «جَمَحی» دانسته‌اند که در تاریخ بیهقی هم آمده است (بیهقی، ۱۳۸۹، ج ۱: ۴۰۷، ۵۴۹ و درباره او رک همان، ج ۲: ۱۳۵۴؛ مدبری، ۱۳۷۰: ۵۰۱-۴۹۹).
- ۸- ما نتوانستیم این بیت را در چاپ خالقی مطلق بیابیم.
- ۹- برای رعایت اختصار از ذکر شواهد لغت‌نامه دهخدا، فرهنگ فارسی معین و فرهنگ سخن جز در مواقع لزوم پرهیز می‌کنیم، شماره‌گذاری تفکیک‌های معنایی لغت‌نامه نیز از ما است.

۱۰- در این فرهنگ در تعریف واژگان به هویت‌های دستوری هر یک دقت کرده‌اند، ما تنها به این نکته بسنده می‌کنیم که تا تعریف هشتم را در بخش اسم و بعد از آن را در ذیل صفت قید کرده‌اند.

۱۱- تسامحاً می‌توان تعریف نخست فرهنگ سخن را با این تعریف منطبق دانست.

۱۲- لغت‌نامه «مرفه» را با «بساز، بسامان، منظم و...» آورده، و در اینجا به تفکیکی دوگانه و حتی چندگانه قائل نبوده است. در فرهنگ سخن «در وضع مساعدی قرار گرفتن، وضعیت بهتری پیدا کردن» نزدیک‌ترین وجه معنایی به معنی مورد بحث است که هم فاصله معنایی آن و هم مثالی که به جای شاهد در برابر آن آورده شده، تباین معنی مورد نظر این فرهنگ را با «رفاه و مرفه بودن» نشان می‌دهد.

۱۳- و در مقابل لغت و معین هم «آباد کردن»: «جایی را به فساد و تباهی کشیدن»، و معین و فرهنگ جامع «آباد شدن: سیر شدن» دو فرهنگ دیگر را ندارند.

۱۴- با دقت در شواهد لغت‌نامه «سپه را درم داد و آباد کرد»، «همه لشکر آباد و با ساز جنگ» و «سپه را همه زال آباد کرد» می‌توان این همانی معانی را تأیید کرد. ما باز هم درباره این وجه معنایی صحبت خواهیم کرد.

۱۵- با این شاهد:

«همیشه سرتختش آباد باد      وزو جان آزادگان شاد باد»

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۵: ۱۷۸)

۱۶- با این شاهد:

«نه کیخسرو آباد ماند نه تخت      نه آن بوم ایران نه شاخ درخت»

(همان، ج ۳: ۲۶۱)

۱۷- با این شاهد:

«سه دیگر چو گودرز کشواد بود      که لشکر به رای وی آباد بود»

(همان: ۱۱)

۱۸- در ذیل «آباد»:

«به دینار چون لشکر آباد گشت      دل جنگجو از غم آزاد گشت»  
(همان، ج ۷: ۳۴۴)

۱۹- با این شاهد:

«که شاه آفریدون بدو شاد شد      چو آن تخت پرمایه آباد شد»  
(همان، ج ۸: ۲۷۳)

۲۰- با این شاهد:

«برو بوم خویشانت آباد گشت      ز تیغ منت گردن آزاد گشت»  
(همان، ج ۴: ۱۴)

۲۱- با این دو شاهد: «پس آب برآمد و چاه آبادان شد» (بلعمی) و «پس آن آب گشاده شد و چاه آبادان گشت» (طبری).

۲۲- در چاپ زالمان و بالطبع دو ویرایش آن، چاپ انجمن مفاخر سبحانی - رواقی، و چاپ علمی منصور ثروت.  
۲۳- با این شاهد:

«مرا پادشاهی آباد هست      همان گنج و مردان و بنیاد هست»  
(همان، ج ۱: ۹۴)

۲۴- با این شاهد:

«ازین کاخ آباد و این خواسته      وزین تازی اسپان آراسته»  
(همان: ۲۱۶)

۲۵- با این شاهد:

«به داد و دهش گیتی آباد دار      دل زیر دستان خود شاد دار»  
(همان، ج ۶: ۲۶۵)

«بدو گفت رستم که جان شاد دار      به دانش روان و تن آباد دار»  
(همان، ج ۸: ۴۲۸)

ما در پایان مقاله به بحث دربارهٔ این بیت می‌پردازیم.

۲۶- با این شاهد:

«سپه را درم داد و آباد کرد ز دادار نیکی دهش یاد کرد»

(همان، ج ۶: ۱۶۰)

«درم داد و آن لشکر آباد کرد دل مردم کینه‌ور شاد کرد»

(همان، ج ۷: ۳۴)

۲۷- با این شاهد:

«سوی هفتخان رخ به توران نهاد همی رفت با لشکر آباد و شاد»

(همان، ج ۵: ۲۲۶)

۲۸- ما پس از این دربارهٔ شواهد تاریخ سیستان بحث خواهیم کرد.

۲۹- دکتر کزازی آباد در مصرع «شما یکسر آباد باشید و شاد» را «شاد و بهروز»

دانسته‌اند (۱۳۸۵، ج ۷: ۷۳۰).

از «آباد» در مصرع‌هایی همانند «شما یکسر آباد باشید و شاد» و «بمانی تو آباد و

از داد شاد» .. که وجه تمنایی دارند و «شاد» نیز در مصرع قید شده است، بیشتر

«تندرستی و سلامتی» احساس می‌شود تا «شادان و بهروز» بودن.

۳۰- تعبیری دیگر از «ساخته شدن» در فرهنگ تاریخی زبان.

۳۱- به این شاهد می‌توان این بیت را افزود:

«هم‌ایدون سپه‌دار او شاد باد دلش روشن و گنجش آباد باد»

(۱۳۸۶، ج ۶: ۱۳۶)

بخش پایانی این بیت یا به اصطلاح عجز آن در فرهنگ فارسی معین در تعریف

«پر بودن، ممتلی بودن» در ذیل «آباد بودن» به‌شاهد آورده شده است.

۳۲- در اینجا باید به هویت دستوری واژه و تفاوت‌های معنایی ناشی از آن نیز توجه

داشت، اما می‌توان در بیان این تفاوت‌ها تا حد امکان از واژگانی مشترک استفاده کرد.

۳۳- از جایی که در بررسی این معانی تنها شاهنامه را در نظر داشته‌ایم خواه ناخواه هر چه در فارسی معاصر کاربرد داشته یا هر چه در مقام اسم خاص معنا شده است از دایره بحث ما بیرون مانده‌اند: «نام اولین پیغامبر از پیغامبران عجم» و «خانه کعبه» لغت‌نامه؛ و «سرحال و در وضع مساعد قرار گرفتن»، «جایی را به فساد و تباهی کشیدن» فرهنگ سخن و مشابه آن «در مورد زنی به کار می‌رود...» فرهنگ جامع و «سیر شدن» لغت‌نامه و فرهنگ سخن و استثنائاً «آبادبوم» فرهنگ‌های شاهنامه.

۳۴- ذیل «آباد» پابرجا و محکم و با سر و سامان، و ذیل «آباد داشتن» «آباد کردن، در عمران و آبادانی نگه داشتن، بسامان کردن»، و ذیل «آباد و با کام و شاد» «خرم و بانشاط، بسامان» و...

۳۵- مهری بهفر آن را «استوار، پابرجا، محکم، نیز آبادان، مرفه» دانسته‌اند (۱۳۸۰: ۳۲۳). دو بیت ذیل نیز در اینجا قابل تأمل‌اند:

«مگر هم چنان گفتم آباد تخت سپارم به سه دیده نیک‌بخت»

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۱: ۱۱۳)

دکتر جوینی «آباد تخت» را «تخت با رونق و آراسته» و «مزین» (۱۳۷۵، ج ۱: ۱۸۲) و بهفر آن را «پادشاهی آبادان» (۱۳۸۰: ۳۷۲) دانسته‌اند.

«که ویران کنی خان آباد من؟ چنین داد خواهی همی داد من؟»

(ج ۱: ۲۳۰)

مصرع نخست را چنین معنی کرده‌اند: «که خانه آبادان مرا خراب کنی؟» (بهفر، ۱۳۸۰: ۷۰۳).

۳۶- جز شواهدی که بعد از این در متن می‌آیند، لغت‌نامه چند شاهد را از تاریخ سیستان نقل کرده که ذکر آن‌ها لازم می‌نماید. در ذیل «آباد» در لغت‌نامه آمده است: «[و محمد ابراهیم آنجا سپاهی جمع کرد] از زمین داور و به سلاح آباد کردشان و

بفرستاد» [تاریخ سیستان، ۱۳۸۱: ۲۴۸]. و ذیل «آبادان»: «عبدالرحمن [...] بسیار کفار کشت و غنایمی بسیار به دست آورد و لشکر آبادان کرد» [همان: ۱۶۲].

«یعقوب آن همه مال و سلاح برگرفت و سپاه را بدان آبادان کرد» [همان: ۲۷۷].

قید شدن «سلاح» در «آبادان کرد» در شاهد نخست، «غنایم» در شاهد دوم و «مال و سلاح» در شاهد آخر نشان می‌دهد که «آباد» و «آبادان» در اینجا دقیقاً به معنای «توانگر» ساختن به کار رفته است.

۳۷- آیا می‌توان فرض کرد که در اصل این کلمه به معنای «توانگری» به کار می‌رفته و بعدتر به دلیل سنخیت توانگری با شادی، خوشنودی و رضایت مفاهیمی چنین، بدان اضافه شده است؟

۳۸- از مواجب پرداختن به لشکر با تعبیر دیگری نیز در شاهنامه یاد شده است. برای مقایسه دو نمونه را ذکر می‌کنیم. در «گفتار اندر جنگ کردن اردشیر با اردوان» چنین آمده:

«در گنج بگشاد و روزی بداد      سپه برگرفت و بنه برنهاد»

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۶: ۱۶۲)

در «گفتار اندر لشکر کشیدن اردشیر به رزم هفتواد» آمده:

«غمی گشت و لشکر همه بازخواند      به روزی سلیح و درم برفشاند»

(همان: ۱۷۶)

۳۹- به نظر می‌رسد این چند شاهد نیز به دقیق‌تر شدن بحث ما کمک می‌کند. در «رزم کردن شاه بهمن با فرامرز زال و به هزیمت شدن بهمن» در بهمن‌نامه آماده شدن بهمن برای نبرد چنین وصف شده است:

«بدیشان بیخشید ساز نبرد      ز گنج کهن لشکر آباد کرد»

(ایران شاه، ۱۳۷۰: ۲۰۹)

و در «رزم دوم شاه بهمن با فرامرز پسر رستم»:

«چو آگاهی از وی به دستان رسید      که بهمن دگر باره لشکر کشید»

فرامرز پرمایه را پیش خواند      ز هرگونه با او سخن‌ها براند  
 سپه عرض کردند هفتاد بار      ز گردان لشکر برآمد هزار  
 درم داد تا لشکر آباد گشت      ز بخشش دل هر کسی شاد کرد»  
 (همان: ۲۱۰)

و در «داستان اندر رفتن برزین آذر به رزم شاه بهمن..» آمده:  
 «دل پهلوان زان سپه شاد گشت      ز گنجش همه لشکر آباد گشت»  
 (همان: ۴۷۴)  
 ۴۰- استاد رحیم عقیقی «آباد» را در دو شاهد آخر «کنایه از در رفاه بودن» دانسته‌اند (ایران شاه: ۱۳۷۰: ۶۰۹).

در جهانگیرنامه در «سخن گفتن زال با کاوس از رفتن رستم که برای سوگ سهراب بود» کاوس خطاب به زال می‌گوید:

«سپهد به جای تهمتن تویی      سپهدار این لشکر من تویی  
 سپه را ز گنج من آباد کن      دل لشکر از خواسته شاد کن  
 که نبود دریغ از سپه خواسته      سپه گردد از گنج آراسته  
 پس آنکه در گنج بگشاد شاه      از آن گنج آراست یکسر سپاه»  
 (مادح، ۱۳۸۰: ۸۸)

۴۱- ابیات ذیل را نیز می‌توان شاهی برای «شادمان و خوشحال بودن» دانست. در ذیل «پرسیدن سلیمان علیه‌السلام سه مثل از زال و آزمایش کردن زور او» - متأسفانه این بخش از بخش‌های فوت شده نسخه کامل تر شهریارنامه عثمان مختاری، چاپ شادروان غلامحسین بیگدلی است - بنا بر چاپ استاد همایی چنین آمده است:

«سلیمان به زال آفرین کرد یاد      که باشی همه سال آباد و شاد  
 خردمندی و رای تو روشن است      تنت را خرد نامور جوشن است»  
 (۱۳۴۱: ۸۳۰)

در «تعزیت گفتن حکیم پنجم» پس از بردن «تابوت اسکندر به اسکندریه» در  
خردنامه اسکندری از هفت اورنگ چنین آمده است:

«ز مشرق چو طالع شود آفتاب      چه پرتو دهد مشعل خانه تاب  
روان سکندر ز تو شاد باد      به روح جنان روحش آباد باد»

(جامی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۵۲۱)

و در ملمعات عبدالواسع جبلی آمده است:

«گهی حال آباد کرده خراب      گهی نفس آزاد کرده غلام»

(۱۳۶۱: ۴۸۶)

۴۲- دکتر کزازی در توضیحاتی که بر این بیت نوشته‌اند، به بحث درباره «آباد»  
نپرداخته‌اند (۱۳۸۳، ج ۴: ۶۸۷). آیا می‌توان پنداشت که ایشان «آباد» را در اینجا به  
معنای شهره خود آبادی و عمران دانسته‌اند و به همین دلیل توضیح درباره آن را  
ضروری ندانسته‌اند؟

۴۳- در ارتباط با این معنی، این بیت از مخزن الاسرار نیز قابل تأمل است:

«چون که به جودش کرم آباد شد      بند وجود از عدم آزاد شد»

(نظامی، ۱۳۸۰: ۵)

۴۴- سراینده را «بیک» (خالقی مطلق، ۱۳۸۹، ج ۱۰، بخش دوم: ۳؛ کزازی، ۱۳۸۳،  
ج ۴: ۲۲۰) و آباد را «تندرست و بی‌گزند» (خالقی مطلق، همان) دانسته‌اند.

۴۵- این بیت در شاهنامه چاپ مسکو چنین ضبط شده است:

«بدیشان چنین گفت کاباد بید      همیشه به هر کار با داد بید»

(فردوسی، ۱۹۶۷، ج ۵: ۳۱۷)

۴۶- در ملحقات شاهنامه‌ی چاپ بروخیم هر سه بیت شاهد «آباد باد» به همین  
شکل ضبط شده‌اند. (فردوسی، ۱۳۱۴، ج ۱۰: ۳۱۸۰؛ ۳۱۸۶؛ ۳۱۹۳) با دقت در موضع  
کاربرد این دو شاهد اخیر در برزنامه می‌توان پنداشت که در وقت شادخواری نیز

از ترکیب «آباد باد» استفاده می‌شده و معنایی معادل «نوش باد» و «نوش» در فارسی کهن و معاصر داشته است، هر چند احتمالی است ضعیف اما باید دید که متون دیگر نیز آن را تأیید می‌کنند یا نه.

۴۷- شادروان وحید دستگردی در حاشیه مرقوم کرده‌اند: «آباد بر چون تو: دعاست، یعنی آباد بودن بر تو باد».

۴۸- در شاهنامه چاپ روشن - قریب (۱۳۷۴: ۸۹۲) اتابکی (۱۳۸۳، ج ۴: ص ۲۲۴۶) نیز بیت به همین صورت ضبط شده است. در اکثر نسخه‌های متأخر صورت مختار چاپ خالقی مطلق با تفاوتی مختصر دیده می‌شود: «دل شاد دار» در دستنویس کتابخانه مجلس به شماره ۱۰۹۶ کتابت اواخر قرن هشتم یا نهم، ۵۴۱ الف و دستنویس کتابخانه مجلس به شماره ۱۱۵۷۴، کتابت ظاهراً سده نه، ۲۸۸ ب آمده است. و «جان شاد دار» در این دستنویس‌ها آمده است: دستنویس کتابخانه مجلس به شماره ۲۵۲۹، به کتابت لطف‌الله باغ آسیایی ۱۰۵۵ ق، ۵۶۱ ب [به شمارش ما]؛ دستنویس کتابخانه مجلس به شماره ۲۵۳۰، کتابت قرن یازده، ۳۷۴ الف؛ دستنویس کتابخانه مجلس به شماره ۷۳۲۲، کتابت محمد شریف ۱۰۲۳ ق، ۵۲۰ ب؛ دستنویس کتابخانه مجلس به شماره س س ۶۲۲، به کتابت عزیزالله رجب ۱۰۰۹ ق، ۵۸۵ الف [به شمارش ما]؛ دستنویس کتابخانه مجلس به شماره ۱۱۰۰، کتابت قرن ده، ۵۸۶ ب؛ شاهنامه چاپ بمبئی ۱۲۷۶ ق (۱۳۸۰: ۱۳۶).

۴۹- برای معرفی مختصری از این نسخه و الحاقات آن رک خالقی مطلق، ۱۳۹۰، ص ۱۳۱-۱۳۲.

۵۰- برای معرفی مختصری از این نسخه و پیوند و مقایسه‌اش با دیگر نسخه‌ها رک: همو، ۱۳۹۰، ص ۱۴۷-۱۴۶.

۵۱- برای اطلاع بیشتر از این نسخه رک همو، ص ۱۴۸-۱۴۹.

۵۲- کهن‌ترین یا یکی از کهن‌ترین نسخه‌های شاهنامه‌ی یافته شده در ایران است. تاریخ کتابتش را حدود سده‌ی هشتم دانسته‌اند. (افشار، ۱۳۹۰، ص ۳۵۰)، جناب دکتر خالقی مطلق نیز در جلسه‌ای که در بیست و چهارم اردیبهشت نمود و یک در قطب علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد داشتند، این نسخه را «دارای برخی ضبط‌های اصیل و کهن» قلمداد کردند.

۵۳- کتابت آن را اواخر سده هفتم و اوایل سده هشتم حدس زده‌اند. برای اطلاع بیشتر رک همو، ۱۳۸۷-۱۳۸۶، ص ۲۷۸-۲۰۹، همو ۱۳۸۸، ص ۲۱۰-۱۹۳.

۵۴- سن ژوزف، ۹۷۹ و سعدلو، ۱۰۱۶ در دستنویس کتابخانه مجلس فیروز ۲۷۳، کتابت یحیی بن اسرائیل، ۱۰۰۱ق، ۵۹۱ الف؛ نیز همین ضبط آمده است. این نسخه حداقل در بخش «بزدگرد شهریار» کهنگی‌هایی دارد که آن را از نسخه‌های دیگر متمایز می‌کند و به گمان ما نسخه‌ای است قابل تأمل.

۵۵- تنها نسخه سن ژوزف بنا بر کهنگی بیشتری که به نسبت سایر نسخه‌ها دارد بیت را بدین شکل آورده است:

«بذو گفتم رستم که اباذ باذ تن و تخم این دودمان شاذ باذ»

(سن ژوزف، ص ۹۷۹)

۵۶- در اینجا باید به «جان شاد داشتن» مصرع اول آمده در متن و «تن و تخم دودمان شاد بودن» مصرع دوم در نسخه بدل توجه کرد.

«دل شاد داشتن» (۱۳۸۶، ج ۲: ۴۳۲؛ ۶۶۱؛ ج ۳: ۱۷۴؛ ج ۵: ۲۶۰) و «جان شاد بودن» (همان، ج ۵: ۱۷۸) و «جان شاد شدن» (همان، ج ۳: ۲۷۰) در شاهنامه شواهدی دارند، اما برای «جان شاد داشتن» شاهدی جز همین بیت محل بحث نیافتیم. از سوی دیگر «تن»، «تخم» و «دودمان» (همان، ج ۸: ۳۳۱) هم در شاهنامه به کار رفته‌اند، اما «تن و تخم» را در شاهنامه نیافتیم، هرچند همان‌طور که در نسخه‌بدل‌های ما و همان‌طور که پیشتر ذکرش گذشت در فرهنگ جهانگیری (انجو شیرازی، ۱۳۵۱،

ذیل آباد) آمده باشد. چه بسا بتوان با تأمل بیشتر در نسخه‌های کهن اصالت آن را در شاهنامه ثابت کرد.

۵۷- البته در پانوشت چاپ استاد خالقی مطلق قافیه بیت «شاد دار» آمده است که مسلماً غلط مطبعی است.

### کتابنامه

- ایران شاه بن ابی الخیر، (۱۳۷۰)، بهمن‌نامه، ویراسته رحیم عقیقی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- اسدی توسی، (۱۳۱۹)، لغت فرس، به تصحیح و اهتمام محمد اقبال، تهران: مجلس.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۵۶)، لغت فرس، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: طهوری.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۶۵)، لغت فرس، به تصحیح و تحشیه فتح‌الله مجتبابی و علی اشرف صادقی، تهران: خوارزمی.
- افشار، ایرج، (۱۳۹۰)، کتابشناسی فردوسی و شاهنامه، تهران: میراث مکتوب.
- آنجو شیرازی، (۱۳۵۱)، فرهنگ جهانگیری، ویراسته رحیم عقیقی، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
- انوری، حسن، (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، تهران: سخن.
- اوبهی، حافظ سلطانعلی، (۱۳۶۵)، تحفه الاحباب، به تصحیح و تحشیه فریدون تقی‌زاده طوسی، نصرت‌الزمان ریاضی هروی، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی.
- اوحدی بلیانی، تقی‌الدین، (۱۳۶۴)، سرمه سلیمانی، به تصحیح و حواشی محمود مدبری، تهران: نشر دانشگاهی.
- البنداری، فتح‌بن علی، (۱۹۷۰)، شاهنامه، واکمل ترجمتها فی مواضع، و صححها و علق علیها و قدم لها عبدالوهاب عزام، طهران: کتابخانه اسدی.
- بهفر، مهری، (۱۳۸۰)، شاهنامه فردوسی، تهران: هیرمند.

- بیهقی، محمدبن حسین، (۱۳۸۹)، تاریخ بیهقی، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی، تهران: سخن.
- تاریخ سیستان، (۱۳۸۱)، به تصحیح ملک‌الشعرا بهار، تهران: دنیای کتاب.
- تنوی، عبدالرشید، (۱۳۳۷-۱۳۳۸)، فرهنگ رشیدی، به اهتمام محمد عباسی، تهران: کتابفروشی بارانی.
- جامی، عبدالرحمن، (۱۳۷۸)، «هفت اورنگ» به تصحیح اعلاخان افصح‌زاد و حسین احمد تربیت، تهران: میراث مکتوب.
- جوینی، عزیزالله، (۱۳۷۵: ج ۱)؛ شاهنامه، تهران: دانشگاه تهران.
- خالقی مطلق، جلال، (۱۳۹۰)، از دست‌نویس تا متن، تهران: میراث مکتوب.
- \_\_\_\_\_، «بررسی و ارزیابی شاهنامه سن ژوزف»، نامه بهارستان، س دهم، ش ۱۵، ۱۳۸۸، ص ۲۱۰-۱۹۳.
- \_\_\_\_\_، «پیشگفتار»، جلد اول، نک: فردوسی، به کوشش خالقی مطلق.
- \_\_\_\_\_، «دست‌نویس نویافته از شاهنامه فردوسی»، نامه بهارستان، س هشتم و نهم، ش ۱۴-۱۳، ۱۳۸۶-۱۸۷، ص ۲۸۴-۲۰۹.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۹)، یادداشت‌های شاهنامه، با همکاری محمود امیدسالار و ابوالفضل خطیبی، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- خلف تبریزی، (۱۳۳۰)، برهان قاطع، به اهتمام دکتر محمد معین، تهران: امیرکبیر.
- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۳۷)، لغت‌نامه، تهران: دانشگاه تهران.
- رامپوری، غیاث‌الدین محمد، (۱۳۷۵)، غیاث‌اللغات [همراه با چراغ هدایت سراج‌الدین آرزو]، به کوشش منصور ثروت، تهران: امیرکبیر.
- رواقی، علی، (۱۳۸۹)، فرهنگ شاهنامه، تهران: فرهنگستان هنر.
- سعدی، (۱۳۸۱)، بوستان، تصحیح و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.

- شاد، محمد پادشاه بن غلام، (۱۳۳۵)، *آندراج*، زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران: خیام.
- شمس فخری اصفهانی، (۱۳۳۷)، *معیار جمالی و مفتاح ابواسحاقی*، ویراسته صادق کیا، تهران: دانشگاه تهران.
- صادقی، علی اشرف، (۱۳۸۰)، «مقدمه»، *رک فرهنگ فارسی مدرسه سپهسالار*.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۹۲)، *فرهنگ جامع زبان فارسی*، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- طاووسی، محمود و دیگران، (۱۳۸۷)، *ترکیب در شاهنامه*، شیراز: نوید شیراز.
- عبدالمؤمن جاروتی، (۱۳۵۶)، *مجموعه الفرس*، به تصحیح عزیزالله جوینی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- عبدالواسع جلی، (۱۳۶۱)، *دیوان*، به اهتمام و تصحیح و تعلیق ذبیح الله صفا، تهران: امیرکبیر.
- عثمان مختاری، (۱۳۴۱)، *دیوان*، به اهتمام جلال الدین همایی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب: تهران.
- عطایی رازی [منسوب]، (۱۳۸۲)، *برزونامه [به انضمام] داستان کک کوهزاد*، به اهتمام دکتر محمد دبیرسیاقی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- فاروقی، ابراهیم قوام، (۱۳۸۵)، *شرفنامه منیری*، تصحیح حکیمه دبیران، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- فردوسی، ابوالقاسم، (ج ۵، ۱۹۶۷)، *شاهنامه*، تصحیح متن به اهتمام رستم علییف، زیر نظر ع، نوشین؛ (ج ۹، ۱۹۷۱)، *شاهنامه*، تصحیح متن به اهتمام آ، برتلس زیر نظر ع، نوشین؛ مسکو: انستیتوی خاورشناسی.

- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۶)، شاهنامه، تصحیح دکتر جلال خالقی مطلق، دفتر ششم با همکاری دکتر محمود امیدسالار و دفتر هفتم با همکاری ابوالفضل خطیبی، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.

- \_\_\_\_\_، (۱۳۷۹)، شاهنامه، تصحیح مصطفی جیحونی، اصفهان: شاهنامه پژوهی.

- \_\_\_\_\_، (۱۳۷۴)، شاهنامه بر اساس نسخه بریتانیا، محمد روشن - مهدی قریب، اصفهان: علمی و فرهنگی.

- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۰)، [افست چاپ بمبئی ۱۲۷۶ق] تصحیح و توضیح ملک الشعرا بهار، به کوشش علی میرانصاری، تهران: استاد.

- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۳)، شاهنامه بر اساس نسخه ژول مل، به اهتمام پرویز اتابکی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

- \_\_\_\_\_، (۱۳۱۴)، شاهنامه، به سعی سعید نفیسی، تهران: بروخیم.

- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۹)، شاهنامه (نسخه برگردان از روی نسخه‌ی کتابت اواخر سده‌ی هفتم و اوایل سده‌ی هشتم، کتابخانه شرقی وابسته به دانشگاه سن ژوزف بیروت) به کوشش ایرج افشار و محمود امیدسالار، نادر مطلبی کاشانی، تهران: طلایه.

- \_\_\_\_\_، (۱۳۷۹)، شاهنامه همراه با خمسه نظامی، معروف به نسخه سعدلو) با مقدمه دکتر فتح‌الله مجتبابی، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.

- \_\_\_\_\_، (۱۰۰۱)، دستنویس شاهنامه فردوسی، کتابخانه مجلس شورای ملی، به شماره ۲۷۳ فیروز، کتابت یحیی بن اسرائیل.

- فرهنگ تاریخی زبان فارسی، (۱۳۵۷)، شعبه تألیف فرهنگ‌های فارسی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

- فرهنگ فارسی مدرسه سپهسالار (منسوب به قطران)، (۱۳۸۰)، تصحیح دکتر علی‌اشرف صادقی، تهران: سخن.

- فیضی سرهندی، الله داد، (۱۳۳۷-۱۳۳۸)، مدارالافاضل، تصحیح و توضیح به اهتمام محمد باقر، لاهور: دانشگاه پنجاب.
- کزازی، میرجلال‌الدین، (۱۳۸۳: ج ۴)؛ (۱۳۸۴: ج ۵)؛ (۱۳۸۴: ج ۶)؛ (۱۳۸۵: ج ۷)؛ (۱۳۸۷: ج ۹)، نامه باستان، تهران: سمت.
- لاله تیک چند بهار، (۱۳۸۰)، بهار عجم، تصحیح کاظم دزفولیان، تهران: طلایه.
- مادح، قاسم، (۱۳۸۰)، جهانگیرنامه، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی، تهران: دانشگاه تهران - دانشگاه مک گیل.
- معین، محمد، (۱۳۶۳)، فرهنگ فارسی، تهران: امیرکبیر.
- مدبری، محمود، (۱۳۷۰)، شرح احوال و اشعار شاعران بی‌دیوان، تهران: پانوس.
- نخجوانی، محمد بن هندوشاه، (۱۳۴۱)، صحاح‌الفرس، به اهتمام عبدالعلی طاعتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- نظامی گنجه‌ای، الیاس بن یوسف، (۱۳۸۰)، مخزن‌الاسرار، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، تهران: قطره.
- \_\_\_\_\_، (۱۳۸۱)، شرفنامه، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، تهران: قطره.
- نفیسی، علی اکبر، (۲۵۳۵)، فرنودسار یا فرهنگ نفیسی، تهران: خیام.
- نوشین، عبدالحسین، (۱۳۵۳)، واژه‌نامه‌ک، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.